



فلسفه اخلاق

فلسفه مطلق و فلسفه مضاف

- گاهی به علم فلسفه اشاره می کنیم و تعبیر می کنیم به فلسفه به شکل مطلق و بدون قید
- گاهی واژه فلسفه را به عنوان و واژه دیگری اضافه می کنیم مثل فلسفه تاریخ فلسفه اخلاق و

منشا تفاوت بینش ها در اخلاق

اختلاف نظرها در تعریف اخلاق که اخلاق چیست، تا اندازه ای از جهان بینی های مختلف سرچشمه میگیرد





➤ پیغمبر اکرم فرمود: انی بعثت لاتمم مکارم الاخلاق من مبعوث و برانگیخته شده ام برای اینکه اخلاق کریمانه را، اخلاق مکرمته را، اخلاق مکرمات مابانه را تکمیل کنم.

➤ کلمة تکمیل و تتمیم میرساند که پیغمبر میخواهد بگوید نه فقط من که پیغمبر خاتم هستم رسالت مکرمات اخلاقی در میان بشر دارم، انبیای گذشته هم هرکدام به نوبه خود چنین رسالته داشتند،

➤ آنها هم برای چنین هدفی آمده اند؛ ولی من آمده ام کار نیمه تمام آنها را به پایان برسانم (ختم نبوت)

فعل طبیعی # فعل اخلاقی

- آنچه مسلم است این است که در میان کارهای انسان اغلب کارها را کار طبیعی و فعل طبیعی مینامند نه اخلاقی؛ در این کارها اخلاق صدق نمیکند.
- این افعال را افعال طبیعی میگویند، یعنی کارهای عادی

فعل طبیعی # فعل اخلاقی

- در این حد، این کارها نه قابل ستایش و آفرین اند
- که آفرین بر فلان کس، گرسنه شد غذا خورد؛ آفرین بر فلان کس، خسته شد خوابید؛ آفرین بر فلان کس، دنبال پول میرود؛
- و نه قابل نکوهش، نفرین و ناآفرین (میگویند نفرین مخفف ناآفرین است)
- که نفرین بر فلان کس، گرسنه میشود غذا میخورد، تشنه میشود آب مینوشد.
- آنجا نه ستایش و تقدیس و مرحبا و بارک الله است و نه نکوهش؛ هیچ کدام از اینها وجود ندارد؛ فعلی است طبیعی و عادی.

فعل طبیعی # فعل اخلاقی

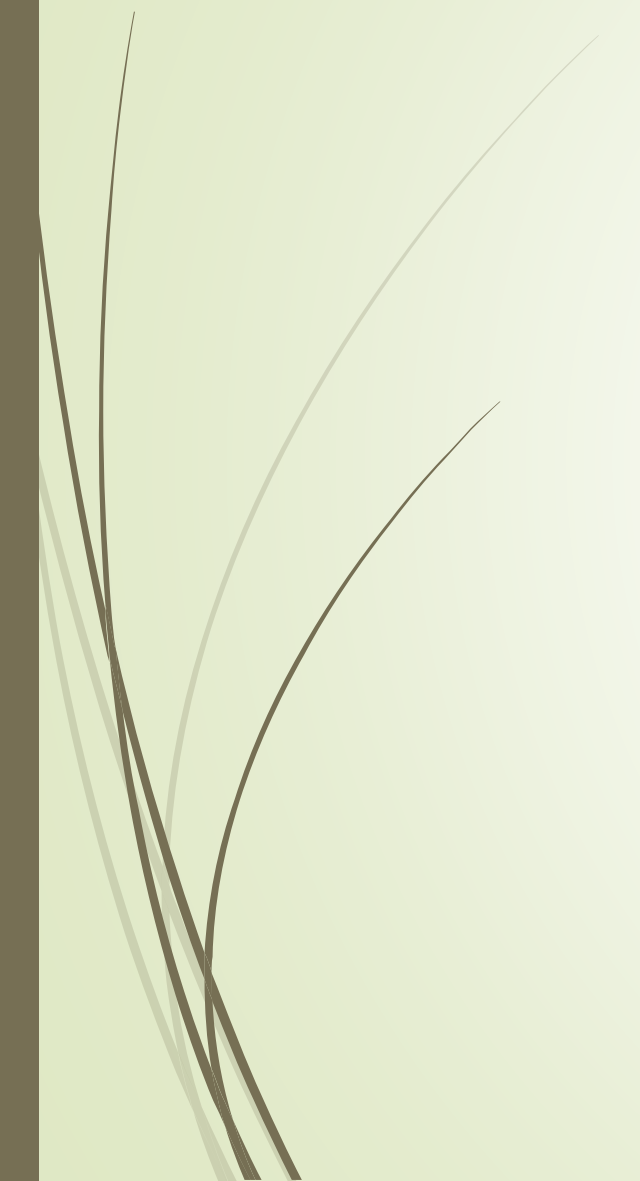
- همینطور که کار يك حيوان نه ستایش دارد نه نکوهش، کار طبیعی انسان نیز مادامي که با آن انگیزه هاي طبيعي صورت میگیرد و امر دیگری ضمیمه نمیشود ستایش و آفرین ندارد و نکوهش و ناآفرین هم ندارد.
- اینها را فعل طبیعی مینامیم.
- صفاتي هم که مربوط به افعال طبیعی باشد صفات طبیعی است



➤ . اندیشه های مربوط به این کارها عیناهمینجور است،

➤ اندیشه هایی است عادی و طبیعی؛

➤ این اندیشه ها نه قابل ستایش و آفرین است نه قابل نکوهش و ناآفرین.



اخلاق فقط انسانی است

- اما انسان اختصاصا چنین است که دارای افعال اخلاقی است
- و این دیگر در غیرانسان نیست
- و لذا اگر انسان اینگونه تعریف بشود: انسان حیوانی است اخلاقی، این تعریف تعریف غلطی نیست؛
- یعنی فعل اخلاقی يك فعل انسانی است کما اینکه فعل ضد اخلاقی هم مربوط به انسان است. حیوان نه میتواند فعل اخلاقی انجام بدهد و نه میتواند فعل ضد اخلاقی انجام بدهد. او همیشه در همان سطح عادی قرار گرفته است.

مشخصه فعل اخلاقي چیست؟ 1

اولین مشخصه همین است که تقاضاي ستايش و سپاس و آفرين دارد، تقاضاي تعظيم و دارد.

منطق طبیعی # منطق اخلاقی

- منطق طبیعی میگوید برای خودت کوشش و فعالیت کن.
- در منطق طبیعی مرکز منم، مرکز خود من است، خودم؛ برای خودم کار میکنم، آن (م)خودم، مرکز آن (م)خودم است، ولی اینجا (خودم) وجود ندارد غیر خودم است:
- من غیرخودم را بر خودم مقدم میدارم.
- این کار را چه میشود نامید؟ قدر مسلم این است که کاری است قابل ستایش، تحسین، آفرین و مرحبا

منطق طبیعی # منطق اخلاقی

- آیا با منطق سودجویی و منفعت طلبی بشر جور درمی‌آید؟
- نه، با این منطق ها جور در نمی‌آید.
- حتی هنوز بشر نتوانسته منطق اینگونه کارها را کشف بکند به طوری که فرنگیها - البته حرفشان غلط است - گفته اند کارهای اخلاقی غیر منطقی است یعنی بشرانجام میدهد ولی با منطق هم جور در نمی‌آید؛ کار اخلاقی با منطق جور در نمی‌آید.
- منطق همان نفع طلبی را اقتضا میکند. اینها کارهایی است غیر منطقی،
- یا اگر خیلی برایش احترام قائل باشند میگویند **کارهای فوق منطق** است. این همان تعبیر محترمانه ای است از اینکه (با منطق جور در نمی‌آید).
- نه، با منطق جور در می‌آید ولی بامنطقی برتر و عالیت‌ر جور درمی‌آید، نه اینکه با منطق جور در نمی‌آید.

اخلاق فقط انسانی است

■ فعل اخلاقي و انساني يعني اين، يعني کاري که از حد کارهاي طبيعي انسان بالاتر است.

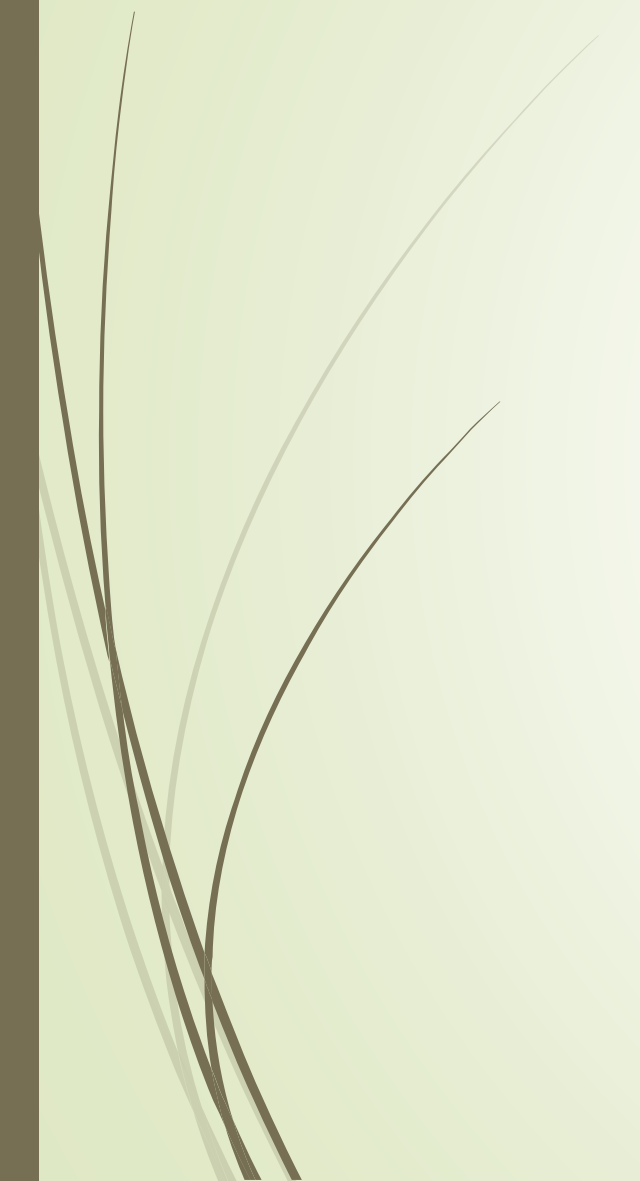


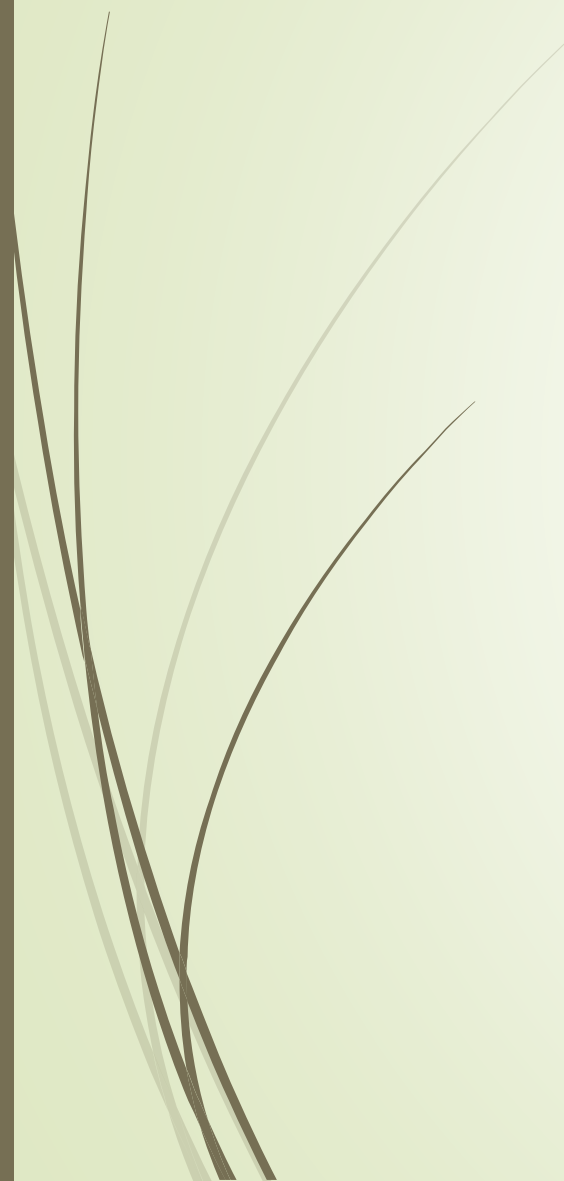
■ نهضت حسين بن علي نهضتي است اخلاقي و انساني،

■ يعني براي نجات دادن انسانها

■ (ما ميگوئيم براي اسلام؛ اسلام براي چيست؟ براي نجات دادن انسانها).

■ از اين جهت است كه مقدس و متعالي و در حد اعلي قابل ستايش است.





➤ کارهای اخلاقی در ذهن و وجدان بشر دارای ارزش و قیمت است،

➤ گرانبهاست

➤ ولی نوع ارزشش با ارزشهای مادی - مقیاس را هراندازه بالا بگیرید - متفاوت است.

➤ آن يك ارزش دیگری است، ارزشی است مافوق ارزشهای مادی.

پرسش اصلی

- بعد از آنکه ثابت شد که در میان کارهای انسان يك سلسله کارها هست داراي ارزش و قيمت، آن هم نوعي ارزش که با ارزشهاي مادي متفاوت است،
- **قهرًا** اين سؤال پيش ميآيد که توجيه اين ارزشها چگونه است؟
- يعني با چه فلسفه اي، با چه مکتبي ميتوانيم اين ارزشها و قيمتها را براي کارهاي اخلاقي بشر توجيه بکنيم؟
- به عبارت ديگر کدام مکتب ميتواند ارزش اخلاقي کار بشر را تفسير و توجيه و تأييد کند؟
- آیا همه مکتبها قادرند اين گونه کارها را توجيه کنند؟ خود مکتب قادر است؟
- **همه مکتبها قادر نيستند**

عفو و گذشت نمونه فعل اخلاقی

- يك كسي به شما تهمني زده، دروغي بسته، از شما غيبيتي کرده و از اين نوع کارها، يا از همان کارها ولي نه از جنبه اجتماعي اش بلکه از جنبه شخصي و فردي اش؛ شما عفو و گذشت ميکنيد.
- او تقاضاي بخشش ميکند،
- شما هم ميبخشيد، ميگذريد.
- اين عمل نيز يك عمل اخلاقي تلقي ميشود مافوق عمل عادي، و يك نوع عمل قهرمانانه.

حق شناسی و وفا نمونه عمل اخلاقی

- دیگری به انسان احسان و نیکی کرده. عکس العمل انسان در مقابل او دو جور میتواند باشد:
- **یکی اینکه** بعد که فهمید به اصطلاح خرش از پل گذشته اصلاً اعتنا نمیکند، فراموش میکند و کاری به کار او ندارد؛
- **و دیگر اینکه** در مقابل او تا آخر عمر حق شناسی میکند، نیکی او را فراموش نمیکند، تشکر میکند و وفا به خرج میدهد
- این عمل يك عمل اخلاقي است

ترحم به حیوانات نمونه عمل اخلاقی

- یکی در بیابان سگی تشنه یافت
برون از رمق در حیاتش نیافت
سعدی میگوید « کله (کلاه) دلو کرد» ولی حدیث میگوید کفش خودش را دلو کرد.
- کله دلو کرد آن پسندیده کیش
چو حبل اندر آن بست دستار خویش
به خدمت میان بست و بازو گشاد
سگ ناتوان را دمی آب داد
- خبر داد پیغمبر از حال مرد
که داور گناهان او عفو کرد

دعای مکارم الاخلاق

■ دعای مکارم الاخلاق دعای بیستم صحیفه سجادیه بهترین مانیفست افعال اخلاقی

نمونه

■ خواجه عبدالله انصاري كه شايد از خودش تعريف كرده. به هر حال او مردعارف وارسته اي بوده. ميگويد: **بدي را بدي كردن سگساري** است. يك كسي به آدم، بدي ميكند. انسان در مقابل بدي او بدي ميكند. اين، سگ رفتاري است، چون اگر سگي سگ ديگري را گاز بگيرد او هم گازش ميگيرد. و **نيكي را نيكي كردن خرکاري است**. يك كسي به آدم، نيكي ميكند. انسان در مقابل نيكي او نيكي ميكند. اين هم كار مهمي نيست. نميدانم ديده ايد يا نديده ايد؛ هرکس مثل من دهاتي باشد ديده: يك الاغ وقتي كه شانه يك الاغ ديگر را ميخاراند، او هم فوراً شانه او را ميخاراند. اگر ديد او شانه او را ميخاراند كه از اين خاراندن خوشش ميآيد، فوراً شانه رفيقش را ميخاراند. «**بدي را نيكي كردن كار خواجه عبدالله انصاري است**». حالا يك چهارمي هم دارد: و **نيكي را بدي كردن كار ما مردم ايراني است!**

نمونه

- حلم علی ع
- بازاری و مالک اشتر
- مرد شامی و امام حسین ع
- عصام بن المصطلق

فایده مندی فلسفه اخلاق

- تأثیر فراوانی دارد در اینکه ما بدانیم اگر بخواهیم اخلاق را در جامعه تکمیل و متمیم کنیم از کجا باید شروع کنیم، و اتفاقاً چنین سرگشتگی ای وجود دارد

مثلا

■ افرادی که طرز تفکرشان همان طرز تفکر هندی و مسیحی است میگویند: اخلاق یعنی محبت داشتن، دشمن نداشتن، کدورت نداشتن؛ اگر میخواهید اخلاق در جامعه بیاورید، حس محبت را در جامعه زیاد کنید و کاری کنید که کدورتها، نفرتها و دشمنیها از میان برود؛ دشمنی را در جامعه از میان ببرید و محبت را در دلها برقرار کنید، این اخلاق است.

مثلا

■ ولي آن كسي كه اخلاق را از مقولة علم ميداند مانند سقراط، حرفش چيز ديگراست. او ميگويد: مردم را بياموزانيد، تعليم كنيد، دانا كنيد؛ وقتي مردم دانا شدند، همان دانش براي آنها اخلاق است. طبق اين عقيدة، هر آدم فاسدالاخلاقي به آن دليل فاسدالاخلاق است كه نادان است. منشأ فساد اخلاق، ناداني است

مثلا

- پس آن که میگوید اخلاق یعنی ندای وجدان، چنانچه از او بپرسیم: اگر ما بخواهیم جامعه را به سوی اخلاق سوق بدهیم چه باید بکنیم؟ میگوید: کاری نکنید که فرد، ندای وجدانش را بشنود. چکار کنیم؟ سر و صداهای دیگر را کم کنید. آن ندا همیشه هست و خاموش شدنی نیست، سر و صداهای مخالف نمیگذارد به گوش شما برسد.
- اخلاق یعنی ندای قلب خودت را بشنو.

مثلا

- آن کسی که معتقد است اخلاق از مقوله زیبایی است، میگوید حس زیبایی را در بشرپرورش بدهید (به بیانی که بعد توضیح خواهم داد).
- بشر اگر زیبایی مکارم الاخلاق را، زیبایی اخلاق کریمه و بزرگوارانہ را حس کند، مرتکب اعمال زشت نمیشود.
- علت اینکه افراد دروغ میگویند این است که زیبایی راستی را درک نمیکنند. علت اینکه خیانت میکنند این است که زیبایی امانت را درک نمیکنند. پس ذوق فرد را پرورش بدهید

فایده دیگر

- و بعلاوه ما تا همه اینها را دقیقا و موشکافانه و مشروحا طرح نکنیم، درست نمیتوانیم مکتب اخلاقی اسلام خودمان را بشناسیم،
- ببینیم اسلام ما اخلاق را روی چه پایه یا پایه هایی قرار داده است؟

نظريات اخلاقی

- نظرية عاطفي
- نظرية اراده
- نظرية وجداني
- نظرية پرستش

نظريه عاطفي

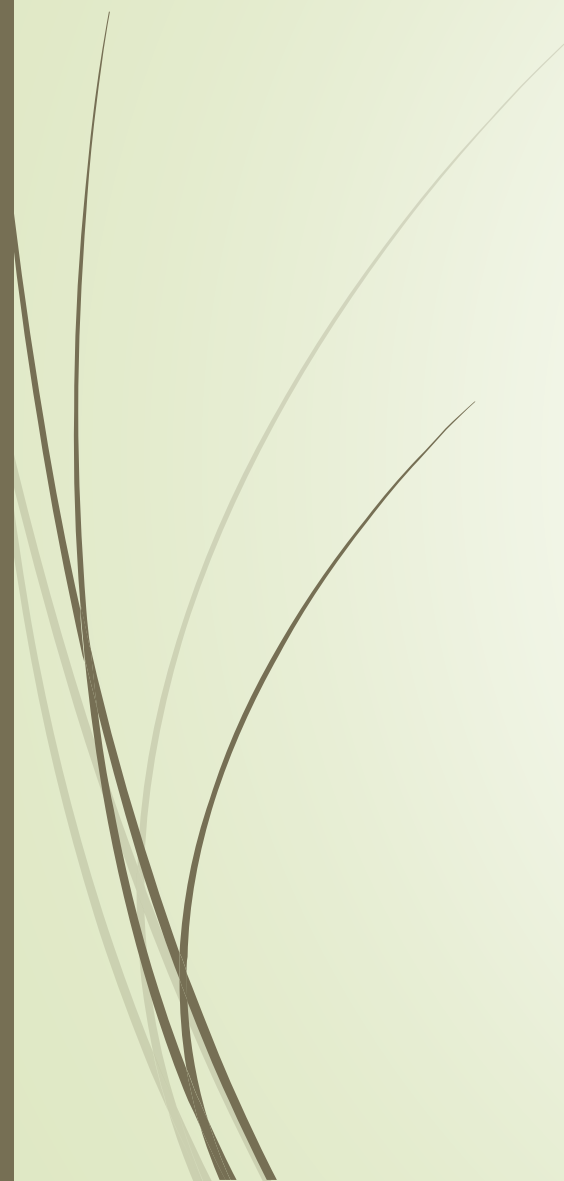
■ کار اخلاقي کاري است که از عاطفه اي عالي تر از تمايلات فردي، يعني عاطفه غيردوستي، سرچشمه ميگيرد

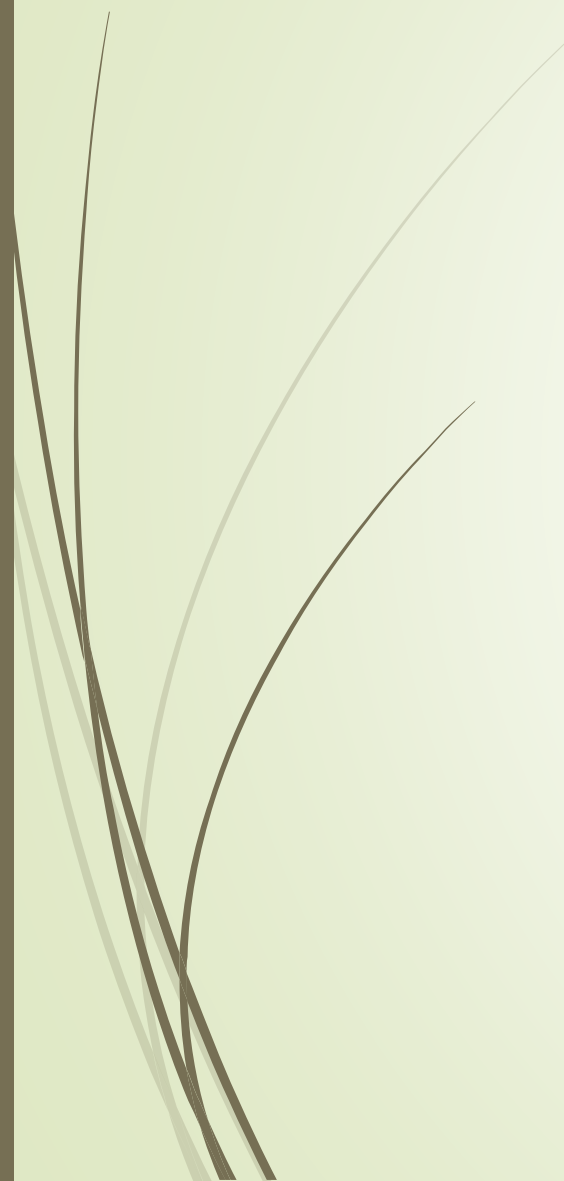
درجات فعل اخلاقی و نظریه عاطفی

■ البته این درجات دارد.

■ گاهی عاطفه غیردوستی آنچنان در بعضی از انسانها اوج میگیرد که از اینکه به دیگران لذت یا سود برسانند بیشتر خوشحال میشوند تا اینکه به خودشان لذت یا سود برسانند؛

■ یعنی از اینکه بپوشانند بیشتر خوشحال میشوند تا بپوشند، از اینکه بخوراند بیشتر لذت میبرند تا بخورند، و از اینکه آسایش برسانند خوشحالتر هستند تا خودشان به آسایش برسند.

- 
- 
- ولي فعل اخلاقي،
 - هم از نظر ميل از دايرة(خود) خارج است (يعني آن ميل اساسا مربوط به (خود) نيست،
مربوط به غير است)
 - وهم از نظر هدف از دايرة (خود) خارج شدن است
 - چون هدف، رساندن خير است نه به خود بلکه به غير خود.
 - پس انسان اخلاقي انساني است که از دايرة (خود) پا بيرون گذاشته است و به غير خود
رسیده است.



این همان مسلکي است که در اخلاق، محبت را به عنوان پایه اخلاق تبليغ میکند و اخلاق در نظر او يعني محبت.

مثلا

■ اخلاق هندي اخلاق عاطفي است، يعني تكيه گاه در اخلاق هندي عاطفه است، همچنانکه در اخلاق مسيحي هم شايد بتوان گفت يگانه تكيه گاه، عاطفه و محبت است.

گاندى:

- این را فهمیدم که **يك اصل** این است که در همه جهان يك معرفت و يك شناخت وجود دارد و آن شناخت و کشف کردن خود است.
- **اصل دوم** اینکه هرکس خود را شناخت خدا را شناخته است و جهان را . این هم حرف درستی است.
- **اصل سوم** این است که در همه دنیا يك نیرو و يك نيکي وجود دارد و بس. آن نیرو نيروي تسلط بر خویشتن است. هرکس بر خود مسلط شد - به تعبیر او - بر جهان مسلط شده است. و در همه جهان يك نيکي وجود دارد و آن دوست داشتن دیگران است مانند دوست داشتن خود

مثلا

➤ در مسیحیت هم میبینیم که - لاقل به حسب ادعا - بر محبت تأکید شده است .

نقد نظریه عاطفی

- هر محبتي را نمیتوان اخلاق دانست
- دایرة اخلاق از حدود غیردوستي وسیعتر است.
- هرانساني به هر اندازه که واجد ارزشهاي انساني است لایق دوستي است و به هر اندازه که ازانسانیت خلع شده، ولو به ظاهر مانند انسانهاي دیگر است لایق دشمني است. از نظرظاهر چنگیز و یزید بن معاویه و حجاج بن یوسف هم انسانند

نظریه اراده

■ در حیوانات آنچه وجود دارد میل و شوق است. در انسان هم يك سلسله میلها و شوقها وجود دارد، ولی در انسان چیزی وجود دارد به نام (اراده) که در حیوان وجود ندارد. اراده همدوش عقل است. هر جا که عقل هست اراده هست، آنجا که عقل نیست اراده هم وجود ندارد.

فرق میل و اراده چیست؟

- میل در انسان کششی است به سوی يك شيء خارجي.
- اراده به درون مربوط است نه بیرون؛ يعني يك رابطه میان انسان و عالم بیرون نیست، بلکه بر عکس انسان بعد از اینکه درباره کارها اندیشه و آنها را محاسبه میکند، دوراندیشي و عاقبت اندیشي میکند، سبک سنگین میکند، با عقل خودش مصلحتها و مفسده ها را با یکدیگر می سنجد و بعد تشخیص میدهد که اصلح و بهتر این است نه آن،
- آن وقت اراده میکند آنچه را که عقل به او فرمان داده انجام دهد نه آنچه که میلش میکشد.



■ اراده يعني تحت کنترل قراردادن همه ميلهاي نفساني و ضدميلهاي نفساني يعني تنفرها،
خوفها و ترسها. خوف برعكس ميل، انسان را فراري ميدهد. ولي اراده گاهي با خوف
هم مبارزه ميكند، ميگويد: ايستادگي كن، كه اسمش ميشود شجاعت.



■ مطابق این نظریه،

■ کار اخلاقی کاری است که نه ناشی از تسلط يك ميل باشد ولو آن ميل عاطفه محبت

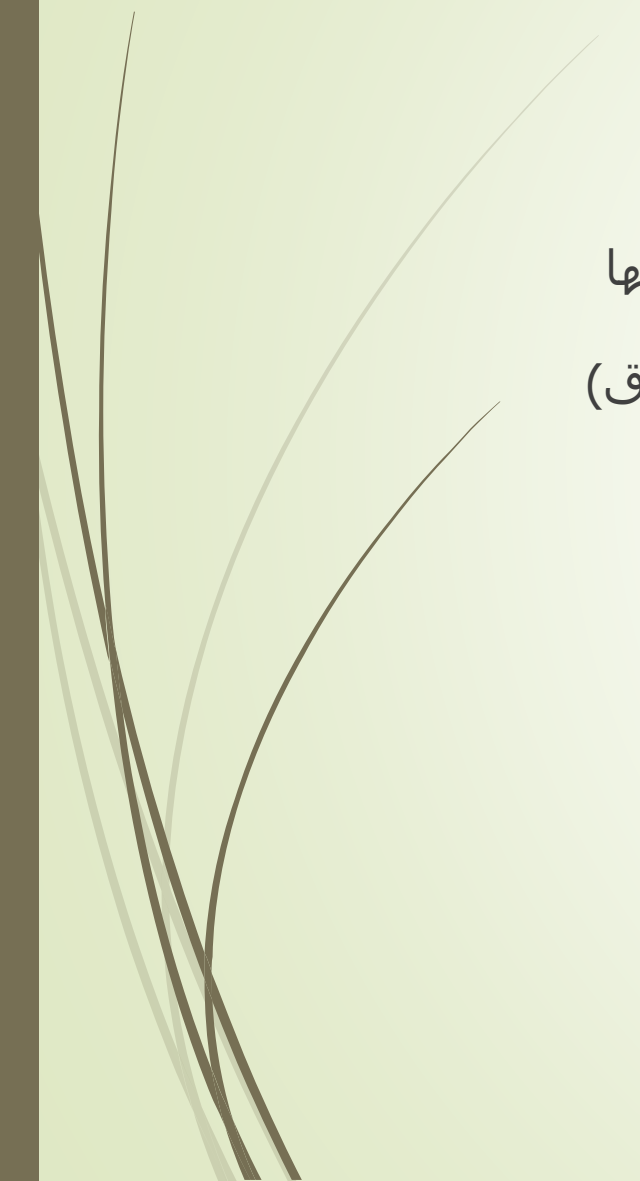
باشد و نه ناشی از تسلط يك ضد ميل

مثلا

- عدم ترحم به زنا کار
- ترم بر پلنگ تیز دندان
- قطع دست دزد

ستمکاری بود بر گوسفندان

- 
- 
- این مکتب میگوید ملاک و معیار اخلاقی بودن، عاطفه نیست بلکه عقل و اراده است.
 - عاطفه هم باید در زیر فرمان عقل و اراده کار خودش را انجام بدهد و الا اگر عاطفه را به نام کار اخلاقی آزاد بگذارید، کار ضد اخلاقی انجام میدهد.
 - در اخلاقی که فلاسفه اسلامی روی آن زیاد تکیه میکنند، این مسئله هست که اخلاق کامل اخلاقی است که براساس نیرومندی عقل و نیرومندی اراده باشد و میل‌های فردی، میل‌های نوعی و اشتیاق‌ها همه تحت کنترل عقل و اراده باشند



■ طبق این نظریه، اخلاق یعنی حکومت عقل و اراده بر وجود انسان به طوری که تمام میلها (اعم از میلهاي فردي و میلهاي اجتماعي) در اختیار عقل و اراده باشد. بنابراین(اخلاق) در این مکتب برمیگردد به حکومت عقل و حکومت اراده.

نظریة وجداني

- نظریة وجداني، اخلاق را نه عاطفه میدانند آنچنان که اخلاق هندي و اخلاق مسيحي میدانند، و نه عقل و اراده میدانند آنچنان که آن فیلسوفان گفته اند، بلکه اخلاق را عبارت میدانند از الهامات وجداني

وجدان

این برای آن است که او در ضمیر انسان به خیلی چیزها معتقد است و بسیاری از اصول را از ضمیر و باطن انسان کشف میکند. گاهی علما و عرفای ما یا علمای آنها بجای (عقل) کلمه (دل) را به کار میبرند که در این موارد مقصود از دل همین وجدان است

فرق وجدان با عقل و عاطفه

- گروهی معتقدند که خدای متعال نیرویی در درون انسان قرار داده است که آن نیرو غیر از عقل و عاطفه است،
- نیرویی است که به انسان تکلیف الهام میکند؛ یعنی از درون انسان به انسان فرمان میدهد
- میگوید چنین بکن، چنان نکن.
- این نیرو به عقل مربوط نیست. عقل بیشتر يك امر اکتسابی است و این يك امر فطری است.
- خدای متعال هر انسانی را با يك وجدان آفریده و آن وجدان در بسیاری از مسائل - نه همه چیز را - به انسان الهام میکند.

نظریه وجدانی

■ کار اخلاقی کاری است که از وجدان الهام گرفته شده باشد. کار طبیعی کاری است که به وجدان مربوط نیست، به طبیعت ارتباط دارد، مثل غذا خوردن، آب نوشیدن و امثال اینها. ولی کار اخلاقی به طبیعت انسان ارتباط ندارد، به وجدان انسان ارتباط دارد، به فرمانی است که انسان از ضمیر خود میگیرد.

مثال

- فالهمها فجورها و تقواها
- استفت قلبك - جواب پیامبر ص به وابصه
- اوحينا اليهم فعل الخيرات - انبيا/73

نظر کانت نظریه وجدانی

- فعلی که انسان آن را به عنوان يك تکلیف، از وجدان خودش گرفته باشد.
- فعل اخلاقی یعنی فعلی که وجدان گفته بکن و انسان هم بدون چون و چرا - نه برای هدف و غرضی - صرفاً و صرفاً برای اطاعت امر و فرمان وجدان، آن را انجام میدهد

وجدانهای چهارگانه

➤ یکی وجدان حقیقت جویی یا وجدان علم: آیا انسان علم را به خاطر خود علم دوست دارد؛ یعنی به حسب فطرت و غریزه، کاوشگر آفریده شده است

وجدانهای چهارگانه

■ **دومی** همین وجدان اخلاقی است: آیا انسان به حسب فطرت، نیکوکار آفریده شده؟ به او وجدانی داده شده که او را دعوت به نیکوکاری میکند و فرمان به نیکی میدهد

وجدانهای چهارگانه

■ **سوم** وجدان زیبایی است: آیا هرکسی به حسب وجدان خودش وبالفطره زیبایی شناس و زیبایی خواه آفریده شده است

وجدانهای چهارگانه

■ **چهارم** وجدان پرستش یعنی وجدان دینی و مذهبی که آیا هر انسانی به حسب خلقت و

فطرت، پرستنده و خداخواه و خدادوست و خداپرست آفریده شده است یا نه

دستور وجدان چرا ندارد

- اگر بپرسید: چرا انسانها ایثار میکنند؟ میگوید: این امر وجدان است، چرا ندارد، دلیل ندارد، وجدان امر کرده.
- چرا انسانها حق شناس اند؟ میگوید: حق شناسی الهام وجدان است. چرا انسانها از عفو بیشتر لذت میبرند تا انتقام، و بجای انتقام عفو میکنند؟ میگوید: فرمان وجدان است.
- چرا انسان تن به ذلت دادن را سخت تر از جان دادن میداند و میگوید زیر بار ذلت نمیروم؟ میگوید: فرمان وجدان است و جز فرمان وجدان چیز دیگری نیست

پرسش

■ ابتدا که او به دنیا می آید به هیچ شکلی وجود ندارد و انسان هرچه به دست می آورد فقط از راه حواس (چشم، گوش، لامسه، ذائقه و شامه) به دست می آورد، یا يك سلسله احکام از ابتدا همراه ذهن انسان وجود دارد

پاسخ

- بعضي معتقدند - هم در قديم معتقد بوده اند و هم در جديد كه در ذهن انسان هيچ چيزي وجود ندارد كه قبل از حس او وجود نداشته است. همه محتويات فكري و ذهني انسان از همين دروازه هاي حواس وارد ذهن شده اند و غير از اينها چيزي نيست.
- نظريه ديگر نظريه كساني است كه ميگويند آنچه در انبار ذهن انسان هست دوبرخش است: بخشي از آنها از همين درها و روزنه هاي حواس (چشم و گوش و شامه و لامسه و ذائقه و امثال اينها) آمده است و پاره هاي از آنها قبلي است، يعني قبل از احساس در ذهن ما وجود دارد. آقاي كانت اين نظر دوم را انتخاب کرده و معتقد به حقايق ماقبل تجربی است

عقل نظری / عقل عملی

■ میگویند عقل انسان دوبخش است: بخش نظری و بخش عملی، یا احکام عقل انسان دو بخش است: نظری و عملی. يك قسمت از کارهای عقل انسان درك چیزهایی است که هست. اینها را میگویند عقل نظری. قسمت دیگر درك چیزهایی است که باید بکنیم، درك (بایدها). اینها را میگویند عقل عملی. کانت تمام فلسفه‌اش نقد عقل نظری و عقل عملی است که از عقل نظری چه کارها ساخته است و از عقل عملی چه کارها؟ او در پایان به اینجا میرسد که از عقل نظری کار زیادی ساخته نیست، عمده عقل عملی است، که او به همین مسئله وجدان میرسد.

دستورات وجدانی مادرزادی است

بنابراین دستورهایی که وجدان میدهد، همه دستورهایی قبلی و فطری و - به تعبیر عوامی - مادرزادی است، به حس و تجربه انسان مربوط نیست. به همین دلیل، فرمان اخلاقی به نتایج کارها کار ندارد، خودش اساس است. مثلاً ما میگوییم: راست بگو، بعدبرایش استدلال میکنیم: زیرا اگر انسان راست بگوید مردم به او اعتماد میکنند، مردم به گمراهی نمیافتند، خودش شخصیت پیدا میکند؛ نتایج راستی را ذکر میکنیم. همچنین میگوییم: دروغ نگو؛ نتایج بد دروغ را ذکر میکنیم. میگوید: وجدان اخلاقی به این نتایج کاری ندارد، فرمانی است مطلق.

عقل است که با مصلحت سروکار دارد. غلط است که ما بیاییم برای مسائل اخلاقی استدلال کنیم

■ میگوید این اشتباه است. اینها کار عقل است که دنبال مصلحت میرود. عقل چون دنبال مصلحت میرود احکامش همیشه مشروط است، یعنی همیشه به چیزی فرمان میدهد به خاطر یک مصلحت. يك جا میبینید آن مصلحت از بین رفت. مصلحت که رفت، عقل هم دست از حکم خودش برمیدارد.



عقل است که با مصلحت سروکار دارد. غلط است که ما بیاییم برای مسائل اخلاقی استدلال کنیم

- مثلاً عقل میگوید امانت به خرج بده برای فلان مصلحت. یکجا آن مصلحت وجود ندارد، میگوید نه، اینجا دیگر امانت به خرج نده. یا میگوید راست بگو به خاطر فلان مصلحت. يك جا آن مصلحت از دست میرود، میگوید نه، اینجا دیگر راست نگو، اینجا جای دروغ گفتن است.

چرا اخلاقیون گاهی اجازه میدهند برخلاف اصول اخلاقی رفتار بشود

- کانت میگوید :
- علتش این است که اینها نخواسته اند از وجدان الهام بگیرند، خواسته اند از عقل دستور بگیرند. این عقل است که دنبال مصلحت میرود. وجدان این حرفها سرش نمیشود؛ او میگوید راست بگو، يك حكم مطلق وبلا شرط و بدون هيچ قيدي، به اثر و نتیجه اش کار ندارد. میگوید راست بگو ولو برای تو نتایج زیان آور داشته باشد و دروغ نگو ولو منافع زیادی برای تو داشته باشد. او اساسا این حرفها در کارش نیست، میگوید مطلقا راست بگو و مطلقا دروغ نگو

عذاب وجدان

- هیچ کس نیست که يك کار غيراخلاقي کرده باشد و بعد خودش تلخي آن کار را نچشیده باشد
- هنگام هیجان لذت میبرد
- . اما همینکه این حالت رفع بشود، يك حالت تنفري از خودش درخودش پیدا میشود، احساس میکند که از خودش تنفر پیدا کرده، دلش میخواهد خودش از خودش جدا بشود، خودش را ملامت و سرزنش میکند
- امروز این حالت را «عذاب وجدان» میگویند

درمان عذاب وجدان

➤ ۱. اکثر جانیهای دنیا معتاد به يك سلسله سرگرمیهای خیلی شدیدند؛ معتاد به يك سلسله مخدرها از قبیل تریا ك، هروئین، مسكرات و قمار، یاسرگرمی های بسیار شدید و منصرف كننده دیگر. این برای آن است كه میخواهد از خودش فرار كند. خودش این را حس میکند كه اگر خودش باشد و خودش، از خودش رنج میبرد و گویی درونش پر از مار و عقرب است و دائما دارند او را میگزند. همانطور كه به شخصی كه از درد شدیدی مینالد مرفین تزریق میکنند تا آن درد را حس نکند، این سرگرمی ها و مخدرات و مسكرات و قمارها - كه بیشتر در افراد جنایتكار و فاسدالعمل پیدامیشود - برای فرار از خود است

چرا نمیتوانیم با خود خلوت کنیم

■ . آن که عالم درونش مثل باغ وحشی است که سبعضها و درنده ها و گزنده هایش را رها کرده باشند، از خودش فرار میکند میرود به طرف مخدرات، ولی این برعکس است. ملای رومی میگوید:

■ يك زمان تنها بمانی تو ز خلق در غم و اندیشه مانی تا به خلق خلاصه میگوید اینکه انسان نمیتواند با خودش خلوت کند برای این است که خودواقعیش را از دست داده است، و به قول اینها برای این است که نمیتواند يك لحظه با وجدان خودش بسر ببرد.

چرا بزرگان می توانند با خود خلوت کنند

■ چرا اهل صلاح، اهل تقوا، اهل اخلاق، آنها که همیشه ندای وجدانشان را شنیده و اطاعت کرده اند، از هرچه که آنها را از خودشان منصرف کند فراری هستند؛ دلشان میخواهد خودشان باشند و خودشان، و فکر کنند؟ چون عالم درونشان از عالم بیرون واقعا سالمتر است

وجدان اخلاقی # با سعادت

و چون وجدان اخلاقي به نتايج كار توجه ندارد و ميگويد خواه براي تو مفيد فايده يا لذتي باشد يا نباشد، خوشي به دنبال بياورد يا رنج، آن را انجام بده، پس با سعادت انسان كار ندارد چون سعادت در نهايت امر يعني خوشي، منتها هر لذتي خوشي نيست، لذتي كه به دنبال خودش رنج بياورد خوشي نيست. سعادت يعني خوشي هرچه بيشتر كه در آن هيچگونه رنج و المي (اعم از روحي، جسمي، دنيوي و اخروي) وجود نداشته باشد، و شقاوت يعني درد و رنج. مجموع درد و رنجه و مجموع خوشيها (اعم از جسمي، روحي، دنيوي و اخروي) را بايد حساب كرد. آن كه بيشتر از همه خوشي ايجاد ميكند سعادت است. پس مبناي سعادت، خوشي است. ولي اين وجدان به خوشي كار ندارد، به كمال كار دارد؛ ميگويد تو اين كار را بكن براي اينكه خودش فيحذاته كمال است، سعادت ديگران را بخواه كه كمال توسست. اينجاست كه آقاي كانت ميان كمال و سعادت فرق گذاشته و اين فكر از زمان او تا زمان حاضر هنوز رايج است كه فرنگيها ميگويند كمال يك مطلب است، سعادت مطلب ديگر.

نقد بر جدایی کمال از سعادت

■ اینجا يك ايراد خيلي واضحي هست به جناب كانت كه اينكه سخن از انتها به ملكوت ميگويي، آيا انسان وقتي به ملكوت اعلي برسد سعادت مند است يا شقاوت مند؟ آيا كمال كه انسان را به ملكوت ميرساند، به سعادت ميرساند يا به شقاوت؟ ناچار ميگويد به سعادت. از اينجا معلوم ميشود آن سعادتي كه او ميگويد، سعادت حسي است يعني خوشي مادي دنيوي، و الا اساسا نميشود سعادت را از كمال جدا كرد و همچنان كه بوعلی و امثال او گفته اند سعادت و كمال غيرقابل انفكا كاند. كانت هم در آخر امر نتوانست اين دورا از هم جدا كند.

اثبات خدا و آخرت توسط کانت

این است که آقای کانت از همین وجدان اخلاقی نه فقط دستورهایی اخلاقی را استنباط میکند، بلکه این پایه فلسفه اوست در همه ماوراءالطبیعه و از همین جا آزادی و اختیار را اثبات میکند، از همین جا بقا و خلود نفس و عالم آخرت را اثبات میکند، از همین جا وجود خدا را اثبات میکند

نقد نظریه وجدان – تحقیر فلسفه

اولا در این نظریه، محصول عقل نظری و به قول ما (فلسفه) بیش از حد تحقیر شده است. نظریه کانت که میگوید ما از راه عقل نظری هیچیک از این مسائل را نمیتوانیم اثبات کنیم، اشتباه است

نقد نظریه وجدان – جدایی کمال و سعادت

■ مسئله دیگر آن بود که میان کمال و سعادت تفکیک کرد. این خیلی اشتباه است. کمال از سعادت منفک نیست. هر کمالی خودش نوعی سعادت است، منتها سعادت یعنی خوشی منحصر به خوشیهای حسی نیست. به آقای کانت باید گفت: شما میگویید وقتی انسان با وجدانش مخالفت میکند، یک تلخی شدیدی در وجدان خودش احساس میکند. اینراست است، ولی چطور وقتی انسان از وجدان اطاعت نمیکند احساس تلخی میکند اما وقتی اطاعت میکند نوعی مسرت و لذت، منتها مسرت و لذتی در سطحی خیلی بالاتر، عمیق تر، ریشه دارتر، لطیف تر، باقی تر و جاویدان تر احساس نمیکند؟!



بنابراین به قول آقای کانت انسان اگر فرمان وجدان را اطاعت کند نیز احساس تلخی میکند، چون خودش گفت ما آن را از سعادت جدا میکنیم، پس کار سخت و دشواری است. فرمان وجدان را اگر اطاعت بکنیم احساس رنج میکنیم، احساس تکلیف به معنی کلفت و مشقت میکنیم، مخالفت هم بکنیم باز بدتر احساس رنج میکنیم. پس چه اطاعت کنیم و چه نکنیم در هر دو حال احساس رنج میکنیم. این معنی ندارد و چنین چیزی محال است



بنابراین نمیشود مسئله لذت را از امور وجدانی جدا کرد. البته بیان علمی و فلسفی اش که بوعلی و دیگران کرده اند جور دیگر است. به هر حال وقتی انسان از چیزی لذت میبرد دلیل بر این است که درونش میخواست به چیزی برسد و به آن رسیده همیشه لذت، از رسیدن پیدا میشود و الم و درد، از نرسیدن به کمالی که انسان باید برسد. بنابراین تفکیک کمال از لذت - که کمکم در فلسفه اروپا يك سخن رایجی شده که آیا انسان باید طالب کمال باشد یا طالب سعادت و لذت - حرف درستی نیست.

نقد نظریه وجدان - احکام وجدان مطلق نیست

■ فرض کنیم يك ديوانه ظالمي کاردی به دست گرفته و سراغ بیچاره‌های را میگیرد که شکمش را سفره کند و از تو میپرسد: آیا اطلاع داری او کجاست؟ در اینجا تو باید جواب بدهی. ا گر بخواهی سکوت بکنی، شکم خودت را سفره میکند. چه جواب میدهی؟ آیا میگویی اطلاع دارم یا میگویی اطلاع ندارم؟ ا گربگویی اطلاع ندارم که دروغ گفته‌ای، در حالی که وجدان گفته باید راست بگویی؛ و ا گربگویی اطلاع دارم، از تو میپرسد: کجاست؟ آیا نشان میدهی کجاست یا نه؟ ا گر نشان بدهی، میرود بناحق شکم او را سفره میکند. آیا واقعا وجدان انسان اینقدر مطلق است و میگوید تو باید راست بگویی مطلقا و به نتیجه کار نداشته باشی؟!

نقد نظریه وجدان - احکام وجدان مطلق نیست

- مسئله دروغ مصلحت آمیز
- فرق است میان دروغ مصلحت آمیز و دروغ منفعت خیز.
- مسئله مصلحت با مسئله منفعت نباید اشتباه بشود. مصلحت، دایرمدار حقیقت است. مصلحت و حقیقت دو برادر هستند که از یکدیگر جدا نمیشوند. مصلحت یعنی رعایت حقیقت را کردن نه رعایت سود خود را کردن، که این منفعت است.

توريه

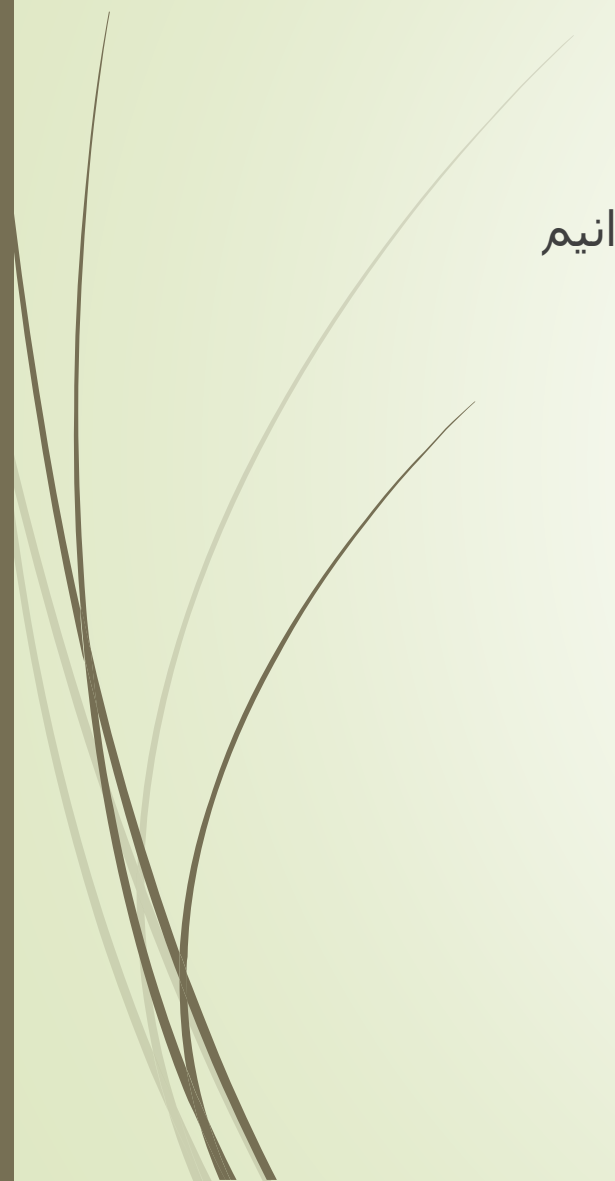
■ منتهها اسلام در اينجا سخن ديگري نيز گفته است كه نكته خيلي بزرگي است. ميگويد: براي اينكه روح به دروغ گفتن عادت نكند، در آنجا كه اجبار پيداميكني چيزي به ذهنت خور بده و به زبانت چيز ديگري بياور. و تا اجبار نباشد نميتواني چنين كني. همانطور كه عرض كردم دروغ منفعت خيز را با دروغ مصلحت آميز اشتباه نكنيد.

توریه

■ فقه اسلامی میگوید آنجا که واقعا مصلحت است و از يك راستی مفسده هابرای جامعه پیا میشود (مثلا جاسوسهای دشمن در پی افراد مظلومی دارند خانه به خانه میگردند. از تو میپرسند. میگویی من آدم راستگویی هستم، باید به آنها اطلاع بدهم کجا هستند. تو جانی هستی نه راستگو) آنجا که مجبور هستی به خاطر يك مصلحت و نهبه خاطر منفعت دروغ بگویی، برای اینکه ذهنت کج نشود و به انحراف عادت نکند، یکچیزی به ذهنت خطور بده و به زبانت چیز دیگری بیاور. مثلا وقتی میگوید: ندیدی؟ بگو: نه، ولی مقصودت از «نه» چیز دیگری باشد، در ذهنت يك چیز دیگری را خطور بده. مستقیم ذهنت را با دروغ مواجه نکن که ذهنت به دروغ گفتن عادت نکند. اسم این توریه است.

نظريه زیبایی



- 
- 
- . اولین سؤال این است که جمال یا زیبایی چیست؟ یعنی جمال و زیبایی را چگونه میتوانیم تعریف کنیم و به اصطلاح منطقیین، جنس و فصل زیبایی چیست؟
 - زیبایی داخل در کدام مقوله است؟
 - آیا داخل در مقوله کمیت و جزء کمیات است؟
 - آیا جزء کیفیات است؟
 - آیا داخل در مقوله اضافه، و يك اضافه است؟
 - آیا يك انفعال است؟



آیا يك جوهر است؟

و يا صرف نظر از اجزاء تحليلي آن، از نظر فرمولي و عيني، زيبايي از چه ساخته ميشود؟

آيا ميشود فرمولي براي زيبايي به دستآورد؟

آيا همانطور كه در شيمي براي امور مادي فرمول معين ميكنند و مثلاً ميگويند آب مركبي است داراي فرمول ، زيبايي نيز در طبيعت فرمول دارد؟

زیبایی چیست؟

■ بالاخره زیبایی چیست؟

- این سؤالی است که هنوز احدي به آن جواب نداده است که زیبایی چیست؟
- و بلکه به عقیده بعضي نه تنها کسی جواب آن را درك نکرده، بلکه این سؤال جواب ندارد، به اعتبار اینکه در میان حقایق عالم عالیتین حقایق حقایقي است که درباره آنها چيستي گفتن صحیح نیست
- پس آیا زیبایی را میتوان تعریف کرد که چیست؟ نه، نمیتوان

زیبایی مطلق است یا نسبی ؟

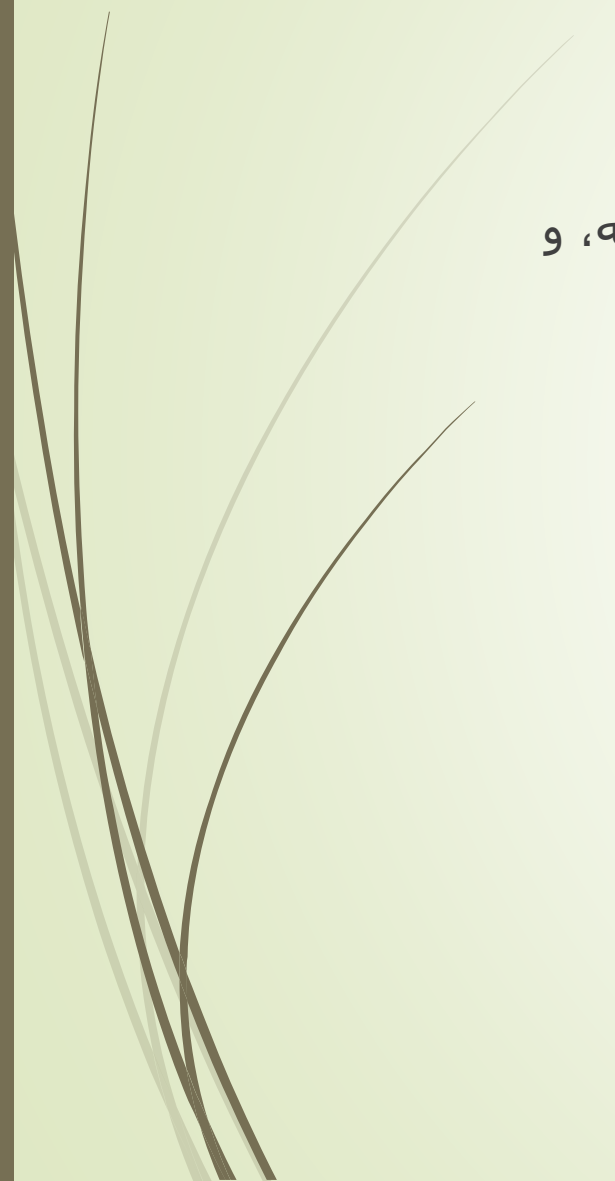
■ یعنی آیا آن چیزی که زیباست فی حد ذاته زیباست قطع نظر از اینکه انسانی زیبایی آن را درک کند یا درک نکند، مثل خیلی چیزها که در عالم وجود دارد؟



این هم خودش مسئله ای است که میگویند برخلاف آنچه انسانها خیال میکنند که زیبایی عشق می آفریند، برعکس است: عشق، زیبایی می آفریند؛ یعنی اول زیبایی وجود ندارد که بعد در اثر زیبایی، عشق ایجاد بشود؛ اول عشق وجود پیدا میکند و بعد عشق زیبایی را خلق میکند. البته این يك نظر افراطی است. نمیشود وجود زیبایی را در خارج بکلی انکار کرد.

رابطه زیبایی با عشق و حرکت

■ جمال و زیبایی از يك طرف و جاذبه از طرف دیگر، عشق و طلب از طرف دیگر، حرکت از طرف دیگر، ستایش از طرف دیگر، اینها حقایق هستند که با یکدیگر توأمند، یعنی آنجا که زیبایی وجود پیدا میکند يك نیروی جاذبه ای هم هست. زیبا جاذبه دارد. آنجا که زیبایی وجود دارد، عشق و طلب در يك موجود دیگر وجود دارد، حرکت و جنبش وجود دارد، یعنی خود زیبایی موجب حرکت و جنبش است



حتي به عقيدة فلاسفة الهي تمام حرکتهاي که در اين عالم است حتي حرکت جوهریه، و اساسي که تمام قافله عالم طبيعت را به صورت يك واحد جنبش و حرکت درآورده است، مولود عشق است

زیبایی و ستایش و تقدیس

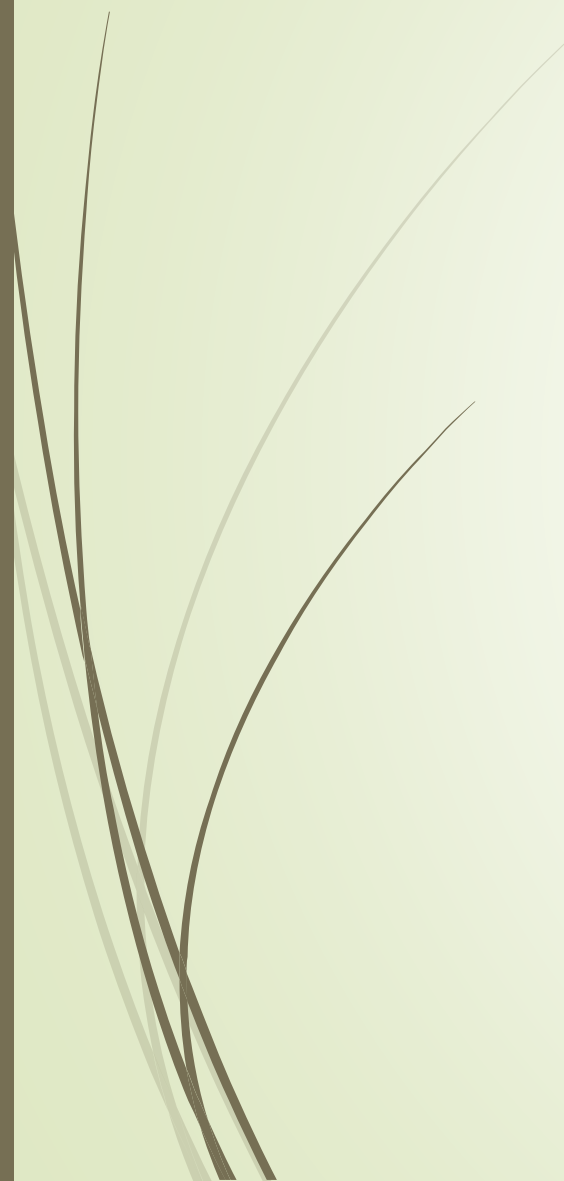
■ میل و جاذبه در تمام ذرات عالم وجود دارد. بعد میگوید فیلسوفان این را عشق مینامند. به هر حال هر جا که زیبایی هست جاذبه وجود دارد، عشق و طلب وجود دارد، حرکت و جنبش وجود دارد، ستایش و تقدیس وجود دارد. زیبایی به دنبال خودش ستایش و تقدیس می آورد

انواع زیبایی

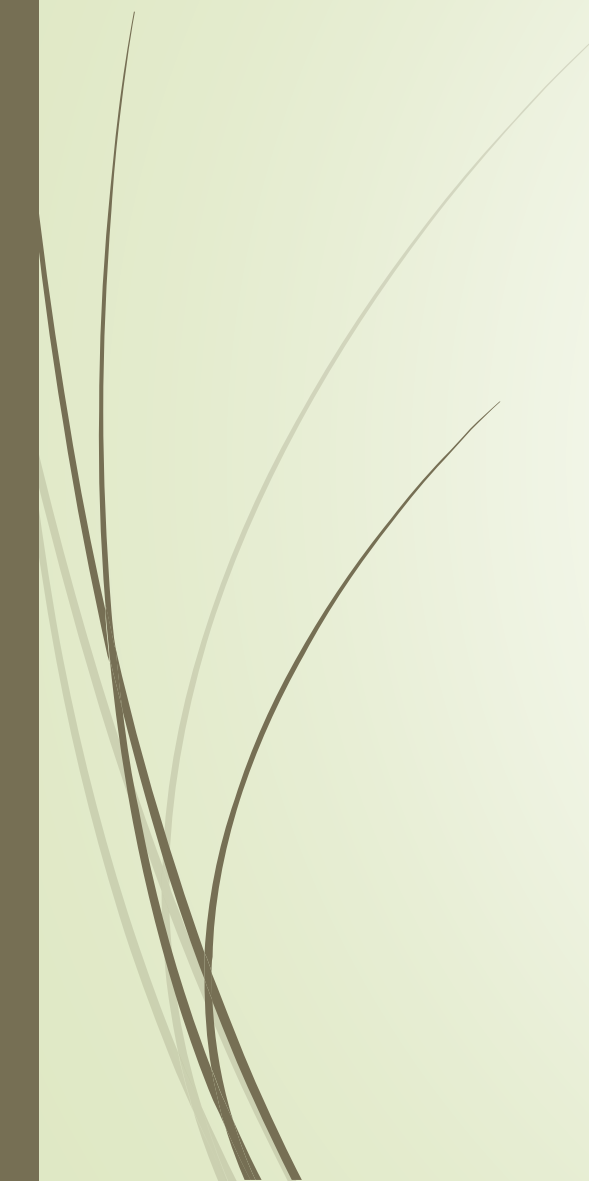
- زیبایی جنسی و غیر جنسی (حسن)
- زیبایی محسوس و غیر محسوس (خیال) مثل فصاحت قرآن و نهج البلاغه
- زیبایی یعنی خوب
- زیبایی معقول و معانی فکری (عقل) (حسن و قبح عقلی)

نظريه زیبایی

این نظریه میگوید در مکتب اخلاق کاری بکنید که بشر بتواند زیبایی های معنوي کارهاي اخلاقي را درك کند



؛ زیبایی فدا کاری، زیبایی استقامت، زیبایی انصاف دادن درباره خود نسبت به دیگران،
زیبایی گذشت، زیبایی حلم، زیبایی تحمل، زیبایی جود، زیبایی سخا را درک کند. اگر این
زیبایی ها را درک کند همانطور که زیبایی های حسی را درک میکند در این صورت به سوي
این اعمال جذب میشود



کاري بکنید که مردم زیبایی هاي مکارم اخلاقي رادرك کنند، فکرشان در زیبایی محدود نباشد به مسائلي که مربوط به امور جنسي است؛ هزاران زیبایی ديگر را که در طبيعت وجود دارد، زیبایی هايي که خيال درك ميکند، احساس نمايد و بعد برود بالاتر و اوج بگيرد، زیبایی هاي کارهاي نيك را، زیبایی نيك کرداري رادرك کند و در مقابل، زشتي و بدی و منفوريت کارهاي بد را حس کند.



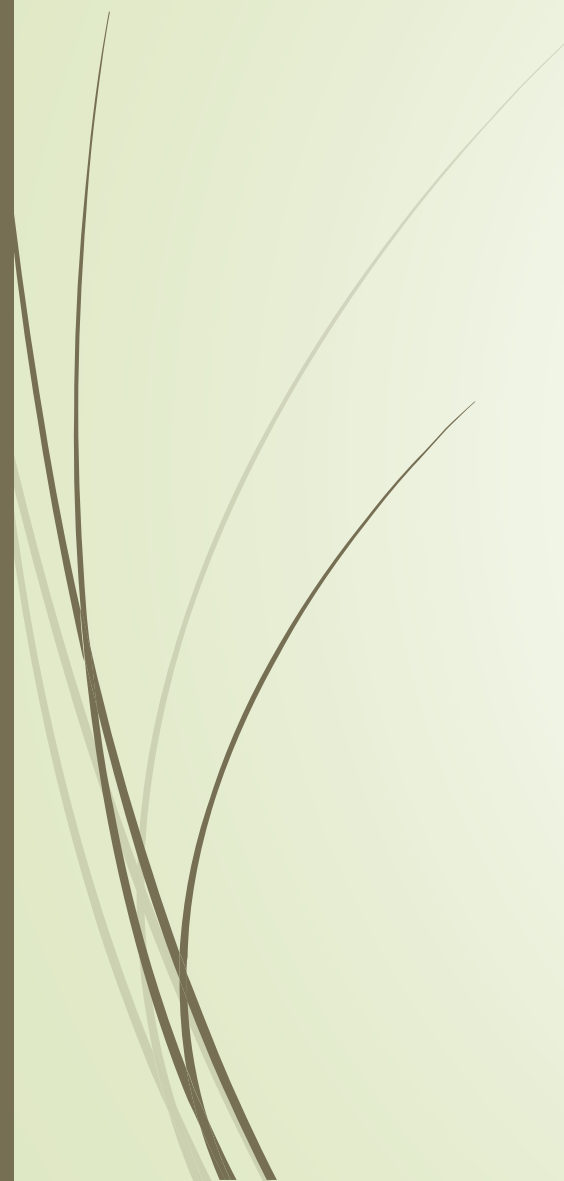
■ . کاري بکنید که اصلا دروغ در نظرش زشت و يك شيء متعفن و گندنا ك باشد، شيئي که اساسا ذوق او از آن تنفر دارد. اصلا ذائقه‌اش را اصلاح کنید که ذائقة او از غيبت کردن تنفر داشته باشد. آيا باور ميکنید که اخلاقيون يعني آنهايي که خيال جمله خودشان را تربيت کرده‌اند، واقعا ذائقه شان از غيبت کردن تنفر دارد، ذائقه شان از دروغ گفتن تنفر دارد، ذائقه شان از خيانت کردن تنفر دارد، ذائقه شان از ظلم و تجاوز به حقوق مردم تنفر دارد. اصلا ذائقة آنها اين اعمال را نمي پسندد، نميخواهد و دور مياندازد. ذائقه را درست کنید

نظریه زیبایی افلاطون

■ اساسا اخلاق مربوط به روح زیباست، نه اینکه کار فیکد ذاته زیباست. اخلاق یعنی آنجا که روح انسان حالتی پیدا میکند که خودروح زیبا میشود. اگر کار، زیباست به تبع روح زیباست. در آن نظر اول، کار فیکد ذاته زیباست و روح زیبایی خود را از کارش کسب میکند ولی طبق این نظر روح، زیباست و کارزیبایی خودش را از روح کسب میکند



■ افلاطون پایه اخلاق را بر عدالت قرار داده است، یعنی اخلاق را مساوی با عدالت میدانند و عدالت را مساوی با زیبایی میگوید: با اینکه بشر عدالت، زیبایی و حقیقت را میشناسد، هیچ کدام قابل تعریف نیست. ولی باز کوشش کرده یک تعریف ناقصی برای عدالت به دست بدهد؛ گفته: عدالت عبارت است از هماهنگی اجزاء با کل. حتی عدالت اجتماعی را هم که تعریف میکند میگوید: عدالت اجتماعی یعنی اینکه هر فردی هر مقدار که استعداد دارد، کار بکند و به اندازه کار خودش پاداش بگیرد.



■ افلاطون نمیگوید فرمولش چیست؛ همینقدر میگوید تناسب و توازن و هماهنگی کامل میان عناصر رُوحی انسان. در نظر او انسانی که دیگران او را در حد اعلی ستایش میکنند (انسان کامل) یعنی انسانی که در ناحیه روح در نهایت درجه زیباست. و همانطور که گفتیم زیبایی به همراه خودش جاذبه و کشش دارد، عشق و طلب می آفریند، حرکت می آفریند، ستایش می آفریند

نظريه پرستش

■ يك نظرية ديگر هم درباره طبيعت اينگونه کارهاي مقدس بشري هست و آن اين است که اين کارها از مقوله پرستش است از مقوله عبادت خداست ولي عبادتي ناآگاهانه

نظريه پرستش

■ ولي اين نظريه، نظريه عجيبى است و آن اين است: كسى كه كار اخلاقى مىكند، حتى آن كس كه در شعور آگاه خودش خدا را نميشناسد و به وجود خدا اعتراف ندارد و يافرضا اعتراف دارد ولي در شعور آگاه خودش اين كار را براى رضاى خدا انجام نميدهد و با اين كار خداپرستى نمىكند، كار اخلاقى او يك نوع خداپرستى و پرستش ناآگاهانه است.

شعور ظاهر و شعور مغفول عنه

■ يعني شعوري که خودانسان از آن اطلاع و آگاهی دارد، و شعوري که آن هم خودش نوعي آگاهی است ولي شعور ظاهر انسان از آن بي خبر است. حتي علماي روانکاوي امروز معتقدند که بيشتري قسمت شعور انسان شعور مغفول عنه انسان است و کمترین بخش شعور انسان آن شعوري است که انسان از وجود آن آگاه است

تعریف پرستش

